بررسی طبیعت در هزارویک‌شب

معصومه پولادی[1]

چکیده

هزارویک‌شب یکی از متون ادبیات عامیانه به شمار می‌آید که به لحاظ گستردگی محتوایی و اشارات آن به مفاهیم ساده و در عین حال عمیقی که در طول تاریخ دغدغهٔ بشر بوده‌اند تا به امروز محل بحث و بررسی بوده است. هدف مقالهٔ حاضر بررسی طبیعت در داستان‌های هزارویک‌شب است. این مقاله با روش توصیفی بر اساس کتاب هزارویک‌شب ترجمهٔ محمدرضا مرعشی‌پور انجام شده است. نتیجه اینکه ما در این مجموعهٔ عظیم با سه نوع طبیعت روبه‌رو هستیم: ۱. طبیعت بی‌جان مانند جزیره، غار، کوه، دریا؛ ۲. طبیعت سبز گیاهان و درختان که شامل درختان طبیعی و درختان جادویی و عجیب و غریب می‌شود؛ ۳. طبیعت جاندار یا حیوانات که شامل حیوانات معمولی و حیوانات افسون‌شده است. در حکایت‌های هزارویک‌شب با بسامد بالای تغییر شکل انسان به جانور مواجهیم که معمولاً به عنوان مجازات فرد گناهکار و یا حتی ساحری انسان بی‌گناهی را به خر، غزال، خرس، میمون، سگ و پرنده تبدیل می‌کند. در نهایت اینکه اساساً طبیعت در هزارویک‌شب زمینه‌ساز وقوع قصه‌های فراوانی شده است که اگر این زمینه وجود نداشت، قصه آفریده نمی‌شد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات عامیانه، هزارویک‌شب، طبیعت، قصه، افسانه.

---

[1] دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. masume.pooladi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲

The Survey of Nature in One Thousand and One Nights

Pooladi, M.

Ph.D. Candidate, Department of Persian Language and Literature, Najafabad

Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran

Abstract

One Thousand and One Nights is one of the ancient and classical Persian texts that has been the subject of discussion and study to this day due to its extensive content and references to simple yet profound concepts that have been a concern of mankind throughout history. The diversity of content and concepts of this work has paved the way for the most extensive literary, theological, philosophical, and symbology discussions of this work, but one of the concepts that is perhaps not so well-received as it deserves to be processed is the issue of nature in the stories of One Thousand and One Nights. The aim of the present article is to examine nature in the stories of this book. This article, which is studied using a descriptive method based on One Thousand and One Nights translated by Mohammad Reza Marashipour. The result is that in this vast collection we are faced with three types of nature: 1. Inanimate nature such as islands, caves, mountains, and seas; 2. Green nature of plants and trees, which includes natural trees and magical and strange trees; 3. The nature of living beings or animals, which includes ordinary animals and enchanted animals. In the tales of One Thousand and One Nights, we encounter a high frequency of human-animal transformations, usually as a punishment for a guilty person or even a sorcerer who transforms an innocent person into a donkey, gazelle, bear, monkey, dog, and bird.

Keyword: Folk literature, One thousand and one nights, nature, legend.

۱. مقدمه

قصه و افسانه در ادبیات زمان شروع مشخصی ندارد و همواره بوده است. تمایل انسان به تربیت نسل‌های بعدی و انتقال تاریخ قوم به آنان، می‌تواند دلایلی از به وجود آمدن داستان‌ها و افسانه‌ها باشد. سادگی و اصالت افسانه‌ها متعلق به هرکجا که باشند همواره شنونده‌ها را به خود جذب کرده‌اند؛ شاید به همین دلیل است که درگذر زمان و عبور از زیروبم تاریخ زنده مانده‌اند و از گزند انواع هجوم‌های نظامی و فکری جان سالم به دربرده‌اند. یکی از اجزای جدایی‌ناپذیر قصه‌ها همواره طبیعت بوده است. طبیعت چنان در تاروپود قصه‌ها تنیده شده که در بیشتر موارد جزو کنش‌های آغازین قصه قلمداد می‌شود.

هزارویک‌شب نمونهٔ بارزی از داستان‌های افسانه‌ای است که کتابی چندملیتی به شمار می‌آید و طی سالیان متوالی نگارش یافته است. چندین زبان و فرهنگ را تجربه کرده و از جایگاه ویژه‌ای در میان سرزمین‌های زادگاهش و چه‌بسا کشورهای غربی برخوردار است. اعتقاد به سحر و افسون به شکل یک عقیدهٔ عام در میان انسان‌ها، به‌خصوص در میان اقوام شرق در حوزهٔ ادبیات به‌ویژه ادبیات شفاهی و فرهنگ عامیانهٔ آن‌ها، اشتراکات زیادی را به وجود آورده که شاید همین ویژگی موجب گشته تا اثری همچون هزارویک‌شب باوجود گذر از ممالکی چون ایران، هند، عراق، مراکش، یونان، روم و چین، نه‌تنها از میان نرود، بلکه با وام گرفتن از هرکدام از این فرهنگ‌ها، بادوام بیشتر به حیاط خود ادامه دهد.

طبیعت به‌عنوان یکی از داشته‌های انسان همانند بسیاری دیگر از افسانه‌های کهن، بخش مهمی از داستان‌های هزارویک‌شب را در برگرفته است. گاه این طبیعت با چهرهٔ واقعی خود در داستان مطرح است که با توصیف‌های طولانی بخش عظیمی از تصویرسازی داستان‌ها را در بردارد؛ مانند بخشی از داستان حکایت عاشق و معشوق که به توصیف شکارگاه و چگونگی شکار شاهزاده پرداخته‌شده است (مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۴۰۲) و گاه با طبیعتی جادویی و غیرواقعی.

در طبیعت جادویی ما با طبیعتی غیرواقعی و فراطبیعی روبه‌رو هستیم؛ جاندارانی که صحبت می‌کنند و خوی و خصلت‌های انسانی به خود گرفته‌اند، انسان‌هایی که جادو شده و در قالب جانورانی

دیگر هستند، عناصری از طبیعت که ویژگی فراطبیعی دارند و یا انسان‌هایی که به‌واسطه اعمالی قادر به انجام کارهای فراطبیعی می‌شوند. طبیعت و طبیعت جادویی در هزارویک‌شب نمود بسیار برجسته‌ای دارد. این پژوهش به دنبال این است که چرا نیاکان ما در قصه‌هایشان از طبیعت هم به‌صورت واقعی و هم به‌صورت جادویی بهره گرفته‌اند. در این پژوهش به دنبال پاسخی برای این سؤالات هستیم: طبیعت چگونه در هزارویک‌شب ظهور و بروز پیداکرده است؟ چرا طبیعت بخش مهمی از زمینه‌های روایی داستان‌های هزارویک‌شب را در برگرفته است؟

۱-۱. پیشینهٔ پژوهش

وزیری (۱۳۸۸) بررسی ارتباط انسان و طبیعت در افسانه‌های کهن، بر اساس منتخبی از افسانه‌های هزارویک‌شب: نویسنده در این پایان‌نامه به بررسی ارتباط انسان با طبیعت از مناظر گوناگون به ویژه افسانه‌ها که ماحصل تلاش انسان ابتدایی برای برقراری ارتباط با طبیعت است، پرداخته که برای گریز از پراکنده‌گویی، هزارویک‌شب را به عنوان یکی از غنی‌ترین افسانه‌ها انتخاب کرده است.

خراسانی و همکاران (۱۳۹۸) طبیعت در قصه‌های عامیانه ایرانی از دیدگاه بوم‌گرا: نویسنده در این مقاله به اینکه محیط زیست و طبیعت در شکل‌گیری هر اثر ادبی چه نقش یا نقش‌هایی برعهده دارند، پرداخته است. همچنین به خوانش بوم‌گرایانه قصه‌های عامیانه پرداخته و به این نتیجه رسیده است که افزون بر جلوهٔ طبیعت با دو وجه مقدس و جادویی در قصه‌ها، وفور گیاهان جادویی و دیگر عناصر طبیعت که یاریگر قهرمانان می‌شوند، قهرمانان را در صلح و آشتی با طبیعت نگاه می‌دارد و قصه‌خوان امروزی نیز احترام به طبیعت و پاسداشت آن را وظیفهٔ خود می‌داند.

خلیفه و همکاران (۱۴۰۱) واکاوی و ریشه‌یابی عناصر جادویی بلاگردان در داستان‌های هزارویک‌شب: نویسنده در این مقاله به بررسی دگردیسی انسان بر اساس جادو و در راستای بلاگردانی در این اثر پرداخته است. همچنین نقش و کارکرد عنصر جادو و ارتباط آن با بلاگردانی در داستان‌های هزارویک‌شب در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است.

۱-۲. روش پژوهش و چارچوب نظری

روش پژوهش حاضر به صورت توصیفی- تحلیلی و بهره‌گیری از روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای است که بـا تهیه منابع اصلی و فرعی در مورد عناصر طبیعت و کتاب هزارویک‌شب انجام شد. هزارویک‌شب یکی از کهن‌ترین متونی است که از گذشته‌ای برجای‌مانده کـه هنـوز باورهـا و اعتقادات آدمی آمیخته به خرافات و اوهام بود. از زمان تألیف و مؤلف آن آگاهی درست و دقیقی نداریم. همین‌قدر می‌دانیم که در دوره‌ای این داستان‌ها به‌صورت شفاهی بـوده و سینه‌به‌سینه و نسل به نسل گشته‌اند و به دلیل درهم‌آمیختگی ملل قدیم، هر ملت داستان‌هایی را از خود بر آن افزوده و دست‌به‌دست گشته، تا اینکه درزمانی به‌صورت مکتوب درآمده است.

شاید از روزی که نخستین انسان خود را شـناخت و قـدرت تکلم و ارتباط با دیگران را پیـدا کرد، نخستین قصه‌ها نیز شکل گرفت. «عمر قصه به قدمت عمر انسان است. شاید همان زمانی که انسان غارنشین بر دیوارهای سنگی سکونت‌گاه خویش نقش حیوانات را می‌کشید، افسانه‌ای را نیز رقم می‌زد» و یا شاید انسانی که در برخورد با حوادث روزمرهٔ زنـدگی اموری را به خاطر می‌سـپرد و بعـد از گذشت روزگارانی در شبی سرد و زمستانی در گرمای آتشی افروخته و یا در گرمای طاقت‌فرسای یک نیمروز تابستانی آن را برای کودکانی مـشتاق نقل می‌کرد، سنگ بنای نخستین داستان‌ها شد و بشر یاد گرفت که از قوهٔ تفکر خود استفاده کند و بعدها خاطرات زندگی عادی خود را در میان حوادثی غیرواقعی و عجیب بپیچد تا هنگام روایت شیرینی آن دوچندان شود. به‌هرروی بشر از هزارتوی تاریک زمان گذشت و کودکی خود را پشت سر نهاد و به‌جایی رسید که قصه‌ها و افسانه‌ها در برهه‌ای از زمان جزئی ثابت از زندگی‌اش شده بود. در میان برخی ملل به‌اندازه‌ای این موضوع پررنگ شد که اشخاصی پیدا شدند که قصه‌گـویی و نقالی شغل و وسیلهٔ امرارمعاش آنها بود «قصه توده‌ای‌ترین هنر است. طرح مسائل مردمی در قالبی جذاب، پرکشش، سرگرم‌کننده و ساده، یکی از دلایل فراگیر شدن قصه‌هاست» (صالحی، ۱۳۹۳: ۵).

این کتاب در ایران در دورهٔ رونق افسانه‌ها و در زمان محمدشاه قاجار بنا به اشارهٔ بهمن‌میرزا توسط عبداللطیف طسوجی تبریزی از تازی به فارسی ترجمه شد. سروش اصفهانی برای اشعارش معادل‌هایی سرود و یا انتخاب کرد. همچنین میرزا ابوالحسن صنیع‌الملک نیز فرصت یافت تا در مدت هفت سال ترجمهٔ کتاب، مجالسی از آن را تصویرسازی کند.

۲. بحث

هزارویک‌شب از شاهکارهای بی‌بدیل ادبیات جهان است که مجموعه‌ای عظیم از زیباترین قصه‌های گردآمده از خاورمیانه و هندوستان است. این قصه که سال‌ها از محبوبیتی شگفت در میان همه ملت‌ها برخوردار بود، تا سال‌ها ناشناس ماند و تنها پس از ترجمهٔ آن به زبان‌های اروپایی توسط آنتوان گالان فرانسوی به جهانیان شناسانده شد و باعث شهرت عالم‌گیر کتاب شد، بعد از ترجمهٔ فرانسوی کتاب نخستین ترجمه توسط «سر ریچارد برتون» انجام شد. شناخته شدن هزارویک‌شب در غرب، بر نویسندگان غربی بسیار تأثیرگذار بود و «نویسندگان اروپایی کتاب‌هایی آفریدند که تأثیر هزارویک‌شب بر آن‌ها کاملاً مشهود است. از میان این کتاب‌ها می‌توان به دکامرون اثر بوکاچیو اشاره کرد (صالحی، ۱۳۹۳: ۱۲) که در ساختار و روایتگری شباهت زیادی به هزارویک‌شب دارد.

داستان‌های هزارویک‌شب فقط جنبه سرگرمی و وقت‌گذرانی ندارند و حاوی بسیاری مطالب دیگر نیز هستند. ازجمله حکایاتی با محتوای طنز، تعلیمات اخلاقی و دینی، جغرافیای مکان‌ها، آداب‌ورسوم، سفرها و سیاحت‌ها، حکایت‌های تاریخی و ... نیز فراوان به چشم می‌خورد. از این نظر می‌توان همهٔ مطالب و حکایت‌های هزارویک‌شب را آیینه‌ای از زندگی بشر و تعبیری از رؤیاها و خواسته‌های او دانست. هزارویک‌شب هرچه که باشد تلاشی بوده است برای تحول برخی واقعیات جامعهٔ آن روز، رسیدن به آرزوها و فرار از ناکامی‌ها و محرومیت‌ها. بسیاری از قصه‌های هزارویک‌شب ازنظر بکر بودن موضوع در آن دوران و راه‌حل‌های گره‌افکنی در آن از شاهکارهای قصه‌نویسی هستند، هرچند که در آن میان می‌توان داستان‌هایی سخیف نیز یافت. با نگاهی به داستان‌های هزارویک‌شب می‌توان دریافت که طبیعت چنان در تاروپود آن تنیده شده که از همان آغاز داستان عناصری از طبیعت جلوه‌گری می‌کنند و اصولاً جزو کنش‌های آغازین قصه قلمداد شده است. به طور کلی طبیعت در این قصه‌ها حضوری گسترده و همه‌جانبه دارد؛ انسان و طبیعت با هم تعاملی همیشگی و حیاتی دارند و از آنجا که مدنیت به شکل امروزی در قصه‌های هزارویک‌شب نقشی ندارد، مسائل سود قانونی نیز طرح نمی‌شود. در قصه‌های هزارویک‌شب طبیعت بخشنده، حامی، نجات بخش، رازآلود و مقدس است که قهرمانان قصه در قبالش احساس مسئولیت دارند و ضدقهرمانان دشمن طبیعت می‌شوند و برای رسیدن به اهداف خود به طبیعت آسیب می‌رسانند.

۲-۱. مفهوم طبیعت

نخستین واژه‌هایی که انسان به کاربرد برای مهم‌ترین و پرخطرترین هستی‌های پیرامونش، ساخته شده بودند. خورشید، باران آسمان و نمونه‌های همسان دیگر چندان برای بشر ابتدایی اهمیت داشتند که پیوسته توجه او را برمی‌انگیختند. او با نام‌گذاری این هستی‌ها، تااندازه‌ای آنها را از آن خودساخته بود. پس از نام‌گذاری دیگر انسان با این هستی‌های بیگانه، خویشاوند و یگانه شد. نام خورشید و خود خورشید باهم در ذهنش، فراخوانده می‌شدند و از همین روی هر دو در چشم او عزیز و محترم و بالاتر از آن، مقدس گشته بودند، اما در همان ابتدای شناخت و نام‌گذاری عناصر مهم هستی واژه‌ای خاص و اختصاصی برای خود طبیعت به معنای طبیعتی که جدا و متمایز از انسان باشد، وجود نداشت. چیزی که انسان به‌عنوان یک فرد اندیشنده در آن به نظاره بنشیند و به آن نام و مفهومی مستقل از خویش دهد. انسان یک جزء اصلی از یک کل به شمار می‌آمد. جزئی که بستگی تنگاتنگی با عناصر و نیروهای جهان پیرامونش داشت و با آن یگانه بود (پاشایی، ۱۳۸۴: ۶۶).

بنا بر آنچه ذکر شد، یگانگی انسان با طبیعت انکارناپذیر است. انسان بخشی از طبیعت است و در ارتباط مستقیم با آن در بسیاری از ادیان اساطیر و افسانه‌های کهن این ارتباط و عشق به طبیعت دیده می‌شود. می‌توان شواهد بسیاری بر تأیید پیوند میان عقاید مقدس و هماهنگی و عملکرد طبیعت ارائه کرد. برای نمونه در اساطیر ژاپنی گویی طبیعت و انسان از یک خانواده و خویش هم هستند. اولین فرزند «ایزاناکی» و «ایزا نام» نه «کامی» به معنای خدا بود و نه آدمی، بلکه جزیره ها و گستره‌های خاک بود آنان به کامی (خدایان) حرمت می‌نهادند و به آن‌ها به چشم نیروهای مقدس طبیعت نگاه می‌کردند. طبیعت نزد آن‌ها مقدس است و انگیزهٔ بزرگ چنین فرهنگی این است که جایگاه درست انسان را در دامن طبیعت بیابد. در چنین دیدگاهی انسان نه رو درروی طبیعت می‌ایستد و نه بر آن برتری دارند، بلکه زندگی‌اش در درون طبیعت می‌گذرد. به اعتقاد بیرونی طبیعت نیرویی است که مخلوقات را بنا به تدبیر الهی و بدون افراط‌وتفریط نظم می‌بخشد. ابن‌سینا نیز طبیعت را نیرویی می‌داند که موجب حرکت عناصر می‌شود (همان، ۳۲۹). این درست مشابه همان دیدگاهی است که انسان‌های بدوی دربارهٔ طبیعت به آن قائل بودند آنان برای تبیین حرکات خود و طبیعت، معتقد بودند که «چیزی یا نیرویی در همه‌ی امور جریان دارد و همهٔ تغییرات محصول همان نیرو هستند» (ضیمران، ۱۳۷۹: ۵).

اخوان صفا صاحب رسایل اخوان صفا، طبیعت را به‌منزلهٔ موجود زنده‌ای می‌داند که نیروی حیات؛ یعنی قوای طبیعت سراسر آن را فراگرفته و منشأ آثار و افعال گوناگونی است که در اجسام دیده می‌شود (نصر، ۱۳۵۹: ۱۰۲). جهانی که اخوان صفا در رسایل خود تشریح کرده است مانند عالم یونانیان، ایرانیان و سایر ملل باستانی، جهانی زنده و مانند انسان دارای بدن و روحی است که به این بدن حرکت می‌بخشد. به اعتقاد وی حرکت اجسامی که به نظر ما فاقد روح و حیات است با مسئلهٔ حرکت حیوانات و نباتات مشابه است؛ زیرا جمیع موجودات در دار خلقت در حیات کلی که سراسر جهان را فراگرفته شریک‌اند (همان: ۱۰۵).

مسلم است انسانی که در بطن طبیعت زندگی می‌کند برای ادامهٔ هستی خود در این کرهٔ خاکی از رفتار و عادات جانوران و پدیده‌های طبیعی اطرافش تأثیر می‌پذیرد و از آن‌ها بهـره می‌گیرد. گاهی این تأثیر به حدی است که آنان در تعامل با یکدیگر به یک زندگی مشترک می‌رسند. این اشتراک به‌ویژه در زندگی بومیان و روستائیان هنوز هم دیده می‌شود. در اعصار مبهم گذشته که قبایل بومی استرالیایی به آن «آلچه رینگا» می‌گفتند انسان‌ها آن‌قدر با طبیعت و جانوران و نباتات قرین بودند که خود را نیز بخشی از آن می‌دانستند (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

این ویژگی که انسان اشتراکاتی با انواع جانوران و گیاهان دارد و بومیان خود را برخوردار از خصایص این وجه طبیعت می‌دانند، به‌طور مشهود در میان سرخ‌پوستان دیده می‌شود؛ فرد سرخ‌پوست خود را از طبیعت و از زمینـــی کـه استخوان‌های مردگانش آن را قوت می‌دهند و بند نافش را به هنگام تولد در آن مدفون کرده است جدا نمی‌داند. در نظر او تمام مظاهر طبیعت مانند خود انسان از مظاهر مقدس حیات‌اند، نه یک مادهٔ خارجی صرف (دماوندی، ۱۳۸۵: ۹۳). ادوارد بارنت تایلور (۱۸۳۲–۱۹۱۷) مردم‌شناس انگلیسی، یکی از کسانی است که تقریباً تمام عمر خود را در کشف و بررسی شیوهٔ زیست و نحوهٔ تفکر قبایل بدوی گذراند. تایلور ارتباط تنگاتنگ انسان بدوی با طبیعت را اثبات کرد. او می‌گوید: «مردم بدوی تقریباً به همه‌چیز جان و احساسات بشری می‌بخشیدند تمامی عناصر طبیعت نزد آنها، مخلوقات جانداری هستند که حیاتی نظیر انسان و حیوانات دارند و به کمک جوارحی مانند آن‌ها به انجام وظایف خود در کائنات می‌پردازند (رضایی، ۱۳۸۳: ۱۲۵). بنابراین طبیعت پهنهٔ نیروهای گوناگونی است که روی‌هم جان یگانه‌ای می‌انگیزند.

تمام مسئلهٔ بشر این است که بتواند این نیروهای پراکنده را مهار کند و به‌اتفاق خود آنها هسته‌ای از حقیقت فشرده‌تر بیافریند؛ این مسئله‌ای است که با کل حیات طبیعت و انسان ارتباط دارد. هنر

انسان در قالب موسیقی، رقص، پیکرتراشی، صورتک‌های نمایشی شعر و به‌ویژه ادبیات همگی رسانه‌هایی هستند که نیروهای حلول یافته در طبیعت را یکجا ذخیره می‌سازند و به انسان‌ها منتقل می‌کنند. این هنرها گاه مانند هنر انسان بدوی از رابطهٔ مستقیم با واقعیات و طبیعت نشئت می‌گرفت، چنان‌که «سر هربرت رید» مدعی است بوشمن‌ها و مردم عصر حجر، به برکت رابطهٔ احساسی و نزدیکی که با طبیعت داشتند، قادر بودند به زندگی خود سبک و جان ببخشند و گاه نیز درصدد تقلید از ظواهر طبیعی نیستند، بلکه می‌خواهند دنیای ماورای طبیعت و جهان نامرئی را شکلی بصری و قابل‌رؤیت بخشند (عزیزی فر، ۱۳۹۲: ۵۴). در هر دو صورت طبیعت مایهٔ الهام هنرمند است حتی اگر خیالی و بر مبنای ذهنیات صرف باشد.

ذهنیات انسان بر مبنای امکانات طبیعت و یا آرزوی داشتن امکانات بیشتر در آن شکل می‌گیرد و خیال در کاستی‌های موجود، بال‌وپر می‌گیرد. مطالعه و نقد و بررسی آثار هنری در هر دورهٔ تاریخی نشان می‌دهد که طبیعت عضوی جدایی‌ناپذیر در زندگی بشر بوده است. انسان در هر عصری در تعامل با طبیعت بوده و هست آثاری که از او به یادگار مانده میزان درک و شناخت انسان را از محیط اطرافش در و بررسی ادوار مختلف نشان می‌دهد.

بشر سعی در هماهنگی و تسلط بر طبیعت دارد. این چیرگی و سازگاری نشان از توانمندی و هوشمندی انسان دارد که همواره سعی داشته تا خود را با محیط اطرافش هماهنگ کند و از طبیعت در جهت رفع نیازهایش بهره گیرد، اما متأسفانه در بهره‌برداری از طبیعت افراط کرده است. انسان فراموش کرده زمینی که روزگاری اجدادش خود را از آن جدا نمی‌دانستند متعلق به تمام موجودات این کرهٔ خاکی است و امانتی است در دستان او اگرچه انسان با نیروی عقل و تدبیرش می‌تواند حاکم بر طبیعت باشد، اما باید بـه آن ارزشمند بها دهد و در حفظ این میراث بکوشد (حسینی و قدرتی، ۱۳۹۱: ۱۹).

در بسیاری از تمدن‌های دنیا پس از عصر رنسانس و با شروع پیشرفت‌های علمی بشر، از طبیعت تقدس‌زدایی شد. در تمدن اروپایی از دورهٔ رنسانس به بعد رابطه‌ای متکی بر این درک نارسا که طبیعت کارگاه مرده و بیجانی است که فقط انسان باید با تحمیل نظام ساخته‌وپرداخته خویش به آن جان ببخشد، رایج شد. این امر موجب تسلط انسان بر طبیعت شد تا حدی که گمان کرد که طبیعت وسیله‌ای است در خدمت رسیدن به اهدافش و تنها باید از آن بهره‌برداری کند؛ بی‌آنکه به زیبایی و سلامت این پدیده فکر کند. «بلینگا» پژوهشگر آفریقایی در نقد این موضوع یعنی بی‌توجهی انسان

معاصر بـه طبیعت می‌گوید «اشیایی که اطراف ما را احاطه کرده‌اند نشانه‌هایی از دخالت انسان در قوای طبیعی یا ماوراء الطبیعی هستند» (پیشاوری، ۱۳۴۱: ۳۹).

با چنین دیدگاهی که متأسفانه روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود، انسان طبیعت را وسیله‌ای برای بهره‌برداری و استثمار می‌داند و به‌این‌ترتیب در تمام قوای آن حتی تا حد تخریب، دخالت می‌کند. تخریب طبیعت، تخریب جهان انسان و هنرهای اوست. به همین دلیل است که هنرهای مدرن فاصلهٔ میان انسان و طبیعت را نشان می‌دهند؛ آثار هنرمندان نقاش این عصر به‌خوبی نشانگر فروکش کردن ارتباط طبیعت با قوهٔ خیال هنرمندان است. این آثار قصهٔ غریبی انسان و طبیعت را به نمایش می‌گذارند (آزادگان، ۱۳۸۷: ۲۵). به نظر می‌رسد حال و روحیهٔ مردم بستگی بسیاری به دوری از و نزدیکی به طبیعت دارد.

مطابق آنچه در اهمیت طبیعت می‌دانیم و بخش‌هایی از این دانسته‌ها که در اینجا طرح شد، انسان در هر عصری و با هر بینشی نباید خود را فاتح طبیعت بداند. او باید عاشق طبیعت باشد تا بتواند از این رهگذر تعادلی سازگار و متناسب میان خود و طبیعت برقرار سازد. انطباق بین انسان و طبیعت مبتنی بر یک هماهنگی درونی و همدمی بین آن دو است (مهدوی، ۱۳۸۴: ۶۱). در بسیاری از اساطیر، افسانه‌ها و ادیان کهن این هماهنگی و عشق به طبیعت دیده می‌شود. به‌عنوان‌مثال در ژاپن کهن میان اعتقادات و نیروها و الگوهای طبیعت، همسازی کامل وجود داشت و در جهان‌بینی آنان طبیعت تا یک مقام بسیار بلند تعالی یافت. دیدگاه‌های کلی آنان در خصوص طبیعت عبارت بود از این‌که طبیعت به خاطر قداست و زیبایی ذاتی خود محترم بود نه به دلیل اهمیت ثانویه‌اش به‌عنوان آفریدهٔ خدایان. دوم آنکه هم انسان و هم خدایان را ساکن در طبیعت می‌دیدند نه بالاتر و نه بیرون از آن، به‌طوری‌که در جشن‌های مربوط به طبیعت انسان‌ها و کامی‌ها مشترکاً همکاری می‌کردند و سوم آنکه بلایای طبیعت را به‌عنوان روی دیگر آن می‌پذیرفتند و این ویژگی دوگانه را در انسان و خدایان بداندیش خود منعکس ساخته بودند. ادراک خاص گذشتگان از طبیعت نقش بی‌نهایت مهمی در حیات فرهنگی مردم داشت. جشن‌ها و اعیاد نیروهای مقدس طبیعت، همواره با ادراک زیبایی‌شناختی طبیعت همراه بود، به‌طوری‌که در آیین‌های آغازین مانند جان‌پرستی و طبیعت‌پرستی یک حس عرفانی نسبت به طبیعت پدید آمد (نجم‌آبادی، ۱۳۵۳: ۷۹). گویی انسان در تلاش بوده است تا خود را با طبیعت یکی کند.

انسان در میان طبیعت ناشناخته زاده شد و پا به عرصهٔ زمین گذاشت. ناشناخته‌های طبیعت چنانچه

در بخش گذشته گفته شد موجب مقدس شمردن و پرستش آن شد. انسان دریافت که با پرستش عناصر طبیعی قدرتمند و مقدس علاوه بر این‌که از خطرات و قدرت آن‌ها در امان است، بلکه می‌تواند با توسل به آن نیروها، بر دیگر ناشناخته‌های محیط اطرافش غلبه کند و در امور روزمره از کمک آنان بهره‌مند گردد. این امر منجر به اعتقادات غریبی در فرهنگ انسان بدوی شده است که با آداب پرستش بی‌ارتباط نیست، مانند غلبه بر انواع بیماری‌ها و غلبه بر حوادث طبیعی از طریق پیش‌گویی‌ها، تلاش برای غلبه بر دنیای فراطبیعت پر از شیاطین، دیوها، پری‌ها و ارواح. در اغلب آیین‌ها و سنت‌ها، آداب عجیبی وجود دارد که توضیح عقلانی و منطقی آشکاری ندارند. مطالعه و بررسی این اعتقادات غریب نشان می‌دهند که انسان علاوه بر نیاز به تسلط بر طبیعت اطرافش در پی‌شناخت و تسلط بر نیروهای فراطبیعت نیز بود. به اعتقاد «هیس»، در ذهن انسان بدوی، ماوراءالطبیعه هرچند از طبیعت متمایز است، اما منفک از آن نیست (گلسرخی، ۱۳۷۷: ۱۰۳).

انسان درک درستی از قوانین طبیعت نداشت و بنابراین نمی‌توانست بر آنها غلبه کند. پس به‌ناچار کوشید تا طبیعت و نیروهایش را فریب دهد. توسل به انواع سحر و جادو و طلسم، اوراد و اذکار و دعا و روش‌هایی شبیه با اینها از راه‌های فریب طبیعت برای غلبه بر نیروهای طبیعی و فراطبیعت بود. جادوگری، طالع‌بینی و پیشگویی آینده از بقایای رسومی بود که با انواع اولیهٔ دیانت ارتباط داشتند؛ در مذاهب کهن خاورمیانه اعتقاد بر این بود که باملاحظهٔ روده‌های حیوانات قربانی شده، می‌توان وقایع آینده را پیش‌گویی کرد. بابلیان، حوادث آینده را از روی حرکات ستارگان و بررسی کبد حیوانات قربانی شده پیش‌بینی می‌کردند. متون مذهبی باقی‌مانده از آشوریان نشان می‌دهد که آنان به جهانی پر از شیاطین معتقد بودند و طلسماتی که از گردن می‌آویختند، نشان می‌دهد که سحر و جادو در میان اعتقادات آنان جایگاه مهمی داشته است. این‌گونه اعتقادات در میان اقوام بدوی غرب نیز به‌وفور دیده می‌شود. برای نمونه، سرخ‌پوستان آمریکای شمالی استخوان جوجه‌تیغی را در آتش می‌نهادند و از روی ترک‌هایی که حادث می‌شد، وقایع آینده را پیشگویی می‌کردند. (ر.ک. فریزر، ۱۳۹۹).

فهم انگیزه‌های پرداختن به اعمال جادویی چندان مشکل نیست. به اعتقاد «فروید» این انگیزه‌ها چیزی جز آرزوهای انسان نیستند. کاربرد سحر و جادو و انواع طلسمات، انسان بدوی را یاری می‌کرد تا با تکیه‌بر آنها بر خطرات محیط فائق آید. واداشتن نیروهای طبیعت بـه فرمان‌برداری از ارادهٔ آدمی، حفظ انسان از سوانح و مصائب و خطرات، توفیق در آسیب رساندن به دشمنان، موفقیت

در شکار جانوران و موارد دیگر از اهداف به‌کارگیری سحر و جادو بوده است. ادوارد بارنت تیلور (۱۸۳۲–۱۹۱۷)، تحقیقات وسیعی را دربارهٔ ماهیت جادو آغاز کرد و تتبع خود را از عروسک آغاز نمود. اسباب‌بازی کودکان شباهت فراوانی بـه موجودات و اشیای واقعی دارند. قدرت تخیل کودکان نیز به‌مراتب بیشتر از بزرگسالان است و برای بروز یافتن به وسایل محدودتری نیازمند است. کودکان تکه‌های چوب را به اطراف می‌کشند و می‌پندارند که بر کشتی یا کالسکه‌ای سوارند یا عروسکی را در آغوش گرفته و می‌پندارند که جان دارد و با او سخن می‌گویند. تیلور دید که زنان آفریقایی نیز به یاد کودکان مرده، عروسک در بغل می‌گیرند. ازاین‌رو او به یک اصل اساسی پی برد و آن اینکه افرادی که از لحاظ تمدن در مدارج پایین‌تری قرار دارند، عموماً معتقدند که میان شیء و تصویر آن، رابطه‌ای واقعی وجود دارد که صرفاً از عمل ذهنی شخص بیننده ناشی نمی‌شود و ازاین‌رو معتقدند که می‌توان اثری را از طریق بدل به اصل ابلاغ کرد. مثلاً اقوام اروپایی اعتقاد داشتند که زنان ساحره می‌توانند با فروبردن یک سنجاق در بدن عروسکی مومی که به شکل شخص موردنظر ساخته‌شده باشد آن شخص را بیمار کنند و یا اینکه جادوگران قبایل سرخ‌پوست «الگون کوئین» برای آنکه در شکار موفق باشند، چیزی شبیه بـه آهـو می‌ساختند و آن را آماج تیرهای خود قرار می‌دادند (شهباز، ۱۳۸۱: ۷۰–۷۱).

۲–۲. عناصر طبیعت بی‌جان

در ادامه، مهم‌ترین عناصر طبیعی بی‌جان معرفی می‌شوند:

۲–۲–۱. دریا

آب یکی از عناصر طبیعی است که شکل‌گیری شهرها و توسعه تمدن بشری از دیرباز وابسته بدان بوده و هست. هر جا با تمدن شهری برجای‌مانده از زمان‌های دور روبه‌رو می‌شویم، بدون شک در حوالی آن رد پای چشمه و رودی دیده می‌شود. این عنصر در پهنهٔ جغرافیایی ایران‌زمین به دلیل قرارگیری در اقلیم گرم و خشک اهمیت دوچندان یافته و معضل کم‌آبی باعث می‌شود طیف وسیعی از باورهای مقدس ایرانیان به حفاظت از آب و جلوگیری از آلوده کردن آن اختصاص داشته باشد. از همین روست که در ایران به‌ویژه در فلات مرکزی با آب‌های مقدس مواجه می‌شویم؛ آب‌های مقدسی که به وجود آورندگان آن‌ها پیامبران و ائمه اطهار هستند (غضنفری و کریمی، ۱۳۹۵ :۵۷).

در داستان جودر و برادرانش نیز آب در جلوهٔ «برکهٔ قارون» نقش خود را برای تغییر زندگی جودر فقیر و مهربان ایفا می‌کند. «گنج شمردل» در انتهای این برکه مخفی‌شده است و باز با نقش‌آفرینی عنصر آب برای کسب روزی مواجهه می‌شویم (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۳۱۹/۲). در حکایت «ملک بدر باسم و ملکه جوهره» نیز آب و دریا محل بروز حوادث غریب است (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۵۸۵/۲) و نقش همیشگی خود را در تغییر زندگی قهرمانان داستان ایفا می‌کند. اساساً در حکایات زیادی ماهیگیری و آب نقش کلیدی بازی می‌کنند.

در حکایت «خلیفهٔ صیاد» نیز آب هم به دریا و نقش آن در روزی و آغاز زندگی جدید اشاره‌شده است (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۷۹۱/۲)؛ گویی این عنصر حیات‌بخش هم همچنان نقش خود را برای تغییر زندگی صیادان فقیر بر عهده دارد. در حکایت عبدالله بری و بحری نیز مهم‌ترین عنصر طبیعی این افسانه آب و دریا است (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۰۱۳/۲). دریا عرصهٔ کسب روزی و سمبلی برای تصمیمات بزرگ و شروع زندگی جدید به شمار می‌رود و صیاد این قصه نیز با در دام انداختن یک آدم دریایی، راه ورود به دنیایی دیگر را می‌گشاید.

۲-۲-۳. جزیره

جزایر به سبب دوری از مراکز مهم شهری و احاطه شدن با آب محلی وهم‌آور و عجیب تصور شده است. جزایر در افسانهٔ بلوقیا نقش مهمی ایفا می‌کنند، به‌گونه‌ای که بلوقیا اغلب عجایب را در جزایر هفتگانه مشاهده می‌کند. در حکایت «جان‌شاه و شمسه» جزیرهٔ آدم‌خوارانی که دونیمه می‌شوند، جزیرهٔ بوزینگان و عجایب دیگر دیده می‌شود (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۱۱۷/۲). جزیره‌ها در حکایت «سندباد» مکان‌هایی غریب برای رویدادهای جدید و عجیب هستند: «به جزیره‌ای رسیدیم و در آن به تفرّج پرداختیم که ناگاه ناخدا فریاد برآورد که جان‌های خویش نجات دهید که این نه جزیره، بلکه ماهی بزرگی است که از آب بیرون آمده و ریگ‌ها بر او جمع شده و درختان رسته‌اند. به جزیره‌ای دیگر درآمدم که مکان اسب‌های نرینهٔ دریا بود ...» «جزیره‌ای که مکان زندگی رخ است... «بادی‌های با ریگ‌های الماسین و مارهای عظیم ...»، «کوه بوزینگان که مکان قبیح‌ترین وحشیان و غولی آدم‌خوار است ...»، «جزیره‌ای که محل زندگی اژدهایی عظیم‌الجثه است». «جزیره‌ای که پادشاه

آن غولی آدم‌خوار است»؛ اشاره به سرزمینی که مردمان آنجا فلفل می‌کاشتند و رسم تدفین زنان و شوهران باهم کـه اشاره‌ای است به هند ...» اشاره به سرزمین وحشیان که گوهرهای فراوان داشت»، «جزیره‌ای چون باغ بهشت و با مردمانی عجیب که از مسافران غریب سواری می‌گرفتند»، «کوهی با چشمه‌های بسیار مملو از گوهرها و لؤلؤهای گران‌قیمت و عنبر» اشاره به سرزمین چین و آخر دریاها و اقلیم الملوک که مکان قبر سلیمان است و کس را ازآنجا خلاصی نیست و در آخر «اشاره به جزیره‌ای بزرگ که مردم آن در سر هرماه رنگ از رخسارشان دگرگون می‌گشت و در حال پروبال بر ایشان پدید آمده و به آسمان می‌پریدند» (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۱۷۵/۲).

۲-۲-۴. غار

غار از عناصر و فضاهای طبیعی است که در حوزهٔ ادبیات حضوری نسبتاً گسترده دارد. غار جایی است که دسترسی به آن برای انسان‌ها مشکل است. بنابراین مکان امن و آسوده‌ای است برای نزدیکی به پروردگار و ازاین‌جهت محیطی مقدس تلقی می‌شود. پیامبر اسلام (ص) سکوت و خلوت غار را برای تأمل و خود اندیشی برگزید و اولین پیام وحیانی خود را در همین مکان دریافت کرد. غار در طبیعت عنصری پناه‌دهنده شناخته‌شده است. در افسانهٔ «حاسب کریم‌الدین» غار و چاه موجود در آن در ابتدا باعث گرفتاری حاسب می‌شوند، اما درنهایت ویژگی نجات‌بخشی غار بروز می‌کند و از همان‌جا به ملکهٔ مارها و پس‌ازآن به علوم و حکمت‌ها و مسند وزارت می‌رسد. خاصیت پناه‌دهندگی و نجات‌بخشی غار در داستان اصحاب کهف و ماجرای پیامبر (ص) و ابوبکر قابل‌توجه است. به‌علاوه غار در طبیعت، ویژگی‌های خاص و منحصربه‌فردی دارد و به دلیل وجود همان ویژگی‌های تنهایی و تاریکی را به بهترین شکل نشان می‌دهد و خود طبیعتی در درون طبیعت است. غار نشان‌دهندهٔ لایهٔ درون طبیعت است (نامور مطلق، ۱۳۸۴: ۱۹-۱۶)؛ به همین دلیل در افسانه‌ها مکان امنی است برای پنهان کردن گنج‌ها و حتی مخازن علم و حکمت. چنانچه در این افسانه، غار محل دفن سلیمان نبی و خاتم گران‌بهای اوست و همچنین مکانی است برای ملکهٔ مارها و گنجینه‌های مادی و معنوی و کسی که بتواند داخل آن شده و به گنج‌های مخفی درون آن دست یابد به‌نوعی به دریافت اسرار و رموز مشرف خواهد شد. در حکایت «مدینه النحاس» نیز به ساحلی پر از غارهای دریایی اشاره‌شده

است. مکان در هزارویک‌شب از ابعاد عینی و واقع‌گرایانه‌اش فراتر می‌رود و گاه جنبه‌هایی تجریدی می‌یابد. درواقع، مکان‌های هزارویک‌شب، آن قصرهای رؤیایی و آن کوچه‌پس‌کوچه‌های مرموز و غریب به‌نوعی شگفت‌انگیز با مضمون و شخصیت‌ها پیوند می‌خورد و گاه معنایی رمزی و اساطیری می‌یابد. این‌گونه در هزارویک‌شب از مکان‌های عینی و ساده، آشنایی‌زدایی می‌شود و ما با عینکی رمزگشایانه می‌توانیم آنها را تحلیل کنیم.

۲-۳. گیاهان و درختان

گیاهان خاص و معجزه‌گر و سخنگو به‌واسطهٔ ملکه مارها گیاهی که هر که او را بیابد و بفشارد و آب آن را به زیر پایش بزند از آب دریاها بگذرد و پایش تر نشود، گیاهی که هرکه از آن خورد تا نفخهٔ صور نمیرد، درختانی با میوه‌هایی خاص به شکل مرغان سبز که از پا آویزان‌اند، میوه‌هایی به شکل سرهای آدمیزاد که از گیسوان آویخته‌اند، میوه‌های تلخ صبر که اگر قطره‌ای از آن‌ها که درخت افتد بر آن را شعله‌ور کرده و می‌سوزاند و میوه‌هایی که می‌گریند و می‌خندند. بلوقیا در پنجمین جزیره، درختانی با شکوفه‌های طلایی می‌بیند که وقتی روی زمین می‌ریزند، زیر سنگ‌ها اکسیر می‌گردد و سیاحان آنها را گرفته و طلا می‌سازند (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۰۸۶/۲). اشاره به چهار برگ بهشتی برای پوشاندن آدم (ع) که توصیفی از پدید آمدن برخی عناصر عالم را در خود دارد و با اوصاف اساطیری در پیدایش جهان همخوان است.

۲-۴. طبیعت جاندار

در جامعهٔ عرب، بیش از هر جای دیگر، از حیوانات به انحای مختلف استفاده می‌شد. اول از همه، حیوانات خوراک آنها بود که بیشتر از راه صید، ماهیگیری یا دامداری به دست می‌آمد. افزون بر این، حیوانات محصولات خاصی نیز مانند چرم، عسل، ابریشم، مشک و پشم به انسان می‌رساندند. حیواناتی نظیر اسب، شتر و قاطر برای سوارکاری و بارکشی به کار گرفته می‌شدند. اسب‌ها، سگ‌ها، پرندگان شکاری و دیگر جانوران برای شکار غزال، پرندگان کوچک و مانند آن به کار می‌رفتند. از اسب‌ها به‌ویژه برای مسابقاتی مانند سوارکاری، پرتاب نیزه و بازی چوگان استفاده می‌شد. در مراسم

و مناسبت‌های خاص نظیر عید قربان، حیوانات قربانی می‌شدند. حیوانات برای نمایش و سرگرمی نیز نگهداری می‌شدند؛ مانند پرندگان برای آوازشان، میمون‌های دست‌آموز برای معرکه، مارها، خرس، شیر، فیل، شترمرغ و نظایر آن. به باور عامه، برخی حیوانات مصارف درمانی یا قدرت‌های جادویی داشتند و برای امور دارویی، طلسمات و اعمال دیگر نگهداری می‌شدند (مارزلف و فن لیوون، زیرچاپ: ذیل حیوانات). در هزارویک‌شب که بیشتر روایت زندگی عادی مردم است، طبیعی است که رد پای جانوران و حیوانات همه جا پیدا شود. این جانوران به دو دسته قابل تقسیم هستند:

۲-۴-۱. حیوانات طبیعی که با ذات و ماهیت واقعی خودشان حضور دارند

در هزارویک شب حیوانات باربر و سواری تقریباً همیشه در قصه حاضر هستند. در حکایت ملکهٔ مارها، برای قهرمان خر و طناب تهیه می‌کنند تا به دنبال رزق و روزی برود (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۰۷۹/۱). در حکایت «ابله و خرش و دزد» شخص ساده‌لوحی که خرش را به بازار می‌برد تا بفروشد، با خری عادی مواجه هستیم. دزدان که از باور مردم به جادو باخبرند، ادعا می‌کنند که یکی از یارانشان همان خر فروشنده بوده که توبه کرده و دوباره آدم شده است (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۹۳۶/۱). بر خر نشاندن و در شهر چرخاندن یکی از مجازات‌های رایج بوده است که در هزارویک‌شب نیز حضور دارد. در حکایت مسرور بازرگان، وی به خدعهٔ همسر و کنیزانش سوار بر خری می‌شود ... تا اعتراف کند مال آنها را خورده و آواره‌شان کرده است. بیشتر ماجراهایی که در شکار اتفاق می‌افتد نیز معمولاً قهرمان سوار بر اسب است و در حال تازاندن در پی حیوانی مانند حکایت شاهزاده و عفریته اتفاق افتاده‌اند (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۵۳/۱).

گاهی حیوانات و کنششان آغازگر گرهٔ داستانی هستند مانند حکایت ملک عمر بن نعمان و پسرانش که در آن شبی شرکان –قهرمان داستان– از خستگی بر اسب خوابش برد و در میانهٔ جنگلی بیدار شد و تمرین کشتی و تیراندازی دخترانی زیبا را دید. همین رفتن اسب موجب آشنایی شرکان با ابریزه می‌شود.

در حکایت «علی نورالدین و مریم زُناریّه»، قهرمان با درمان اتفاقی اسب گران‌بهای وزیر، راهی برای رسیدن به معشوق خود می‌یابد (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۸۵۹/۲). در حکایت وردان قصّاب و خاتون و خرس نیز به ویژگی خاصی از خرس اشاره شده است (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۸۸۶/۱).

در حکایتی دیگر شبیه به مورد پیش، دختر پادشاه با بوزینه سرگرم می‌شود (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۸۸۹/۱). در حکایت دزد و بوزینه‌اش، دزد با سرگرم کردن مردم با بوزینه، وسایل آنها را سرقت می‌کند. در حکایت جان‌شاه و شمسه با بوزینه‌هایی روبرو می‌شویم که بسیار نیرومند هستند و همراهان جان‌شاه را نابود کرده است (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۱۱۷/۲).

در حکایت دلاک بغداد و برادر اول، برادر دلاک از روی شتر می‌افتد و پایش برای همیشه لنگ می‌شود (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۹۱/۱). در حکایت پیرزنی با سگ گریان، پیرزن با ادعای دروغین جادوشدن سگ، زنی را فریب می‌دهد که با مردی غریبه درآمیزد (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۲۷۴/۲) و در حکایت قطرهٔ عسل، سگ محبوب قهرمان کشته می‌شود و موجب درگیری قبیله‌ای بزرگی می‌گردد (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۲۶۸/۲).

۲-۴-۲. حیوانات طبیعی که در اصل انسان بوده‌اند

میمون‌ها عموماً نقش بارزی در هزارویک‌شب بازی می‌کنند، ولی عمدتاً جادوشده هستند. در قصهٔ گدای دوم که در درون حکایت جامع حمال و دخترها آمده و آن را دومین گدای یک‌چشم برای رهایی از مرگ تعریف می‌کند، درمی‌یابیم که وی در اصل شاهزاده‌ای بوده که دیوی او را بدل به بوزینه‌ای کرده است (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۸۸/۱). در حکایت ابومحمد تنبل نیز با بوزینهٔ جادوشده مواجه می‌شویم (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۷۹۳/۱). در هزارویک‌شب معمولاً ساحران انسان‌های خاطی یا بی‌گناه را به خر، غزال، خرس، میمون، سگ و پرنده تبدیل می‌کنند. حکایت بانو و دو سگش (ر.ک. مرعشی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۰۷/۱)، یکی از مشهورترین قصه‌های هزارویک شب دربارهٔ سگ‌های سحرشده است.

۳. نتیجه‌گیری

با مطالعه قصه‌های هزارویک‌شب در محور طبیعت به این نتیجه می‌رسیم که اگر طبیعت وجود نداشت، قصه هم وجود نداشت. حیات این دو کاملاً به هم وابسته است. در اصل، طبیعت در هزارویک‌شب زمینه‌ساز وقوع قصه‌های فراوانی شده است.

در هزارویک‌شب با طبیعت در وجوه جالب و عجیبش روبه‌رو می‌شویم؛ یا سرزمین‌هایی با طبیعت بهشتی و زیبا که در وصف آن گردآورندگان و مترجمان کمال ذوق هنری و ادبی خود را به کار گرفته‌اند و یا طبیعت با چهرهٔ دگرگون‌شده که شامل درختان با میوه‌های عجیب و جزیرهٔ نهنگ، جزیرهٔ آدمخوارها و دوال‌پا. از سوی دیگر، حیوانات نیز جزو عناصر طبیعت هستند که باز هم با دو چهره ظاهر می‌شوند، برخی حیوانات با ظاهر و ذات طبیعی دائمی و دستهٔ دیگر حیوانات تغییرشکل‌یافته، بنابراین ما در این مجموعهٔ عظیم با سه نوع طبیعت روبه رو هستیم: ۱. طبیعت بی‌جان مانند جزیره، غار، کوه، دریا؛ ۲. طبیعت سبز گیاهان و درختان که شامل درختان طبیعی و درختان جادویی و عجیب و غریب می‌شود؛ ۳. طبیعت جاندار یا حیوانات که شامل حیوانات معمولی و حیوانات افسون‌شده است. در حکایت‌های هزارویک‌شب با بسامد بالای تغییر شکل انسان به جانور مواجهیم که معمولاً به عنوان مجازات فرد گناهکار و یا حتی ساحری انسان بی‌گناهی را به خر، غزال، خرس، میمون، سگ و پرنده تبدیل می‌کند.

منابع و مآخذ

۱. آزادگان، جمشید (۱۳۸۷)، «جادو و جادوشناسی»، **فصل‌نامهٔ آفتاب اسرار**، ش. ۲(۸)، صص. ۳۸-۲۴.

۲. پاشایی، علی (۱۳۸۴)، «طبیعت در هنر ژاپنی، با اشاره به مفهوم غربی آن»، **فصل‌نامهٔ کتاب ماه هنر**، ش. ۸۴، صص. ۸۲-۶۴.

۳. پیشاوری، محمد (۱۳۴۱)، **نگارستان عجایب و غرایب، مقدمهٔ محمد محیط طباطبایی**، تهران: کتابفروشی ادبیه.

۴. حسینی، مریم؛ قدرتی، حمیده (۱۳۹۱)، «روند قصه‌گویی شهرزاد در توالی قصه‌های هزارویک‌شب»، **متن‌شناسی ادب فارسی**، سال چهارم، ش. ۱، صص. ۱۵-۳۸

۵. خراسانی، محبوبه؛ داودی مقدم، فریده (۱۳۹۸)، «طبیعت در قصه‌های عامیانه ایرانی از دیدگاه نقد بوم‌گرا»، **فنون ادبی**، ش. ۱۱(۲)، ۶۹-۸۴.

۶. خلیفه، مهدی؛ ابراهیمی، قربانعلی؛ چترایی عزیزآبادی، مهرداد (۱۴۰۱)، «واکاوی و ریشه‌یابی عناصر جادویی بلاگردان در داستان‌های هزارویک‌شب»، **سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی**، ش. ۷۲، صص. ۱۶-۲.

۷. دماوندی، مجتبی (۱۳۸۵)، جادو در ایران باستان و کیش زرتشت، **مجلهٔ مطالعات ایرانی تحقیقات فرهنگ و زبان های ایرانی**، دانشگاه کرمان، سال ۵، ش. ۱۰، صص. ۱۰۶- ۹۱.

۸. رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۳). **پیکرگردانی در اساطیر**. تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۹. رضایی، مهدی (۱۳۸۳)، **آفرینش و مرگ در اساطیر**، تهران: اساطیر.

۱۰. شهبازی، حسن (۱۳۸۱)، **سیری در بزرگترین کتاب‌های جهان**، ج. ۴، تهران: امیرکبیر.

۱۱. صالحی، سارا (۱۳۹۳)، بررسی عناصر ماوراطبیعی در داستان‌های هزارویک‌شب، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی، **دانشگاه ایلام**.

۱۲. عزیزی فر، امیرعباس، (۱۳۹۲)، «بررسی طلسم و طلسم‌گشایی در قصه‌های عامیانهٔ فارسی (سمک عیار، حسین کرد، امیرارسلان)، **متن‌شناسی ادب فارسی**، ش. ۵، صص. ۱۰۰-۸۳.

۱۳. غضنفری، سیده پروانه و مینا کریمی (۱۳۹۵) «چشمه علی دامیان و علل اقدس آن»، **مجلهٔ باغ نظر**، ش. ۴۲، صص. ۵۵۷-۶۶.

۱۴. گلسرخی، ایرج (۱۳۷۷)، **تاریخ جادوگری**، تهران: علم.

۱۵. مارزلف، اولریش؛ فن لیوون، ریچارد (زیرچاپ)، **دایره‌المعارف هزارویک‌شب**، ترجمهٔ محبوبه خراسانی، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۶. مرعشی‌پور، محمدرضا [مترجم] (۱۳۹۷)، **هزارویک‌شب**، چ. دوم، تهران: نیلوفر.

۱۷. مهدوی، محمدجواد (۱۳۸۴)، هزارویک‌شب، **فصل‌نامهٔ کتاب ماه هنر**، صص. ۲۰-۸.

۱۸. نجم آبادی، محمود (۱۳۵۳)، **تاریخ طب در ایران پس از اسلام**، ج. ۱، تهران: دانشگاه تهران.

۱۹. وزیری، فیروزه (۱۳۸۶)، بررسی ارتباط انسان و طبیعت در افسانه‌های کهن، براساس منتخبی از افسانه‌های هزارویک‌شب، پایان نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشکده هنر، **دانشگاه الزهرا**.

References

1. Azadegan, Jamshid (2008), “Magic and Witchcraft”, Aftab-e-Asrar, Vol. 2(8), pp. 24-38.
2. Azizifar, Amir Abbas, (2013), "A Study of Spells and Spell-Breaking in Persian Folk Tales (Samak Ayyar, Hossein Kord, Amir Arsalan), Persian Literature Textology, Vol. 5, pp. 83-100.
3. Damavandi, Mojtaba (2006), Magic in Ancient Iran and the Cult of Zoroastrianism, Journal of Iranian Studies, Research on Iranian Culture and Languages, University of Kerman, Year 5, No. 10, pp. 91-106.
4. Ghazanfari, Seyedeh Parvaneh and Mina Karimi (2016) "The Fountain of Ali Damian and Its Sacred Causes", Bagh-e-Nazar Magazine, Vol. 42, pp. 557-66.
5. Golsorkhi, Iraj (1998), History of Magic, Tehran: Science.
6. Hosseini, Maryam; Ghodrati, Hamideh (2012), “Schahrzad’s Storytelling Process in the Sequence of the Tales of One Thousand and One Nights”, Persian Literature Textology, Year 4, Vol. 1, pp. 15-38
7. Khalife, Mehdi; Ebrahimi, Ghorbanali; Chatrei Azizabadi, Mehrdad (2012), “Analysis and Root Finding of the Magical Elements of the One Thousand- and One-Nights Stories”, Stylistics of Persian Poetry and Prose, Vol. 72, pp. 2-16.
8. Khorasani, Mahboubeh; Davoodi Moghadam, Farideh (2019), “Nature in Iranian Folktales from the Perspective of Eco-Criticism”, Literary Techniques, Vol. 11(2), 69-84.
9. Mahdavi, Mohammad Javad (2005), One Thousand and One Nights, Chapter 8, the Book of the Month of Art, pp. 20-8.
10. Marashipour, Mohammad Reza [translator] (1998), One Thousand and One Nights, Vol. 2, Tehran: Niloufar.
11. Marzloff, Ulrich; van Leeuwen, Richard (subeditor), Encyclopedia of One

Thousand and One Nights, translated by Mahboobeh Khorasani, Tehran: Scientific and Cultural.

12. Najmabadi, Mahmoud (1974), History of Medicine in Iran after Islam, Vol. 1, Tehran: University of Tehran.
13. Pashaei, Ali (2005), “Nature in Japanese Art, with Reference to its Western Concept”, Monthly Book of Arts, Vol. 84, pp. 82-64.
14. Pishawari, Mohammad (1962), Negarestan Ajaib va Gharayeb, Introduction by Mohammad Mohit Tabatabaei, Tehran: Adabieh Bookstore.
15. Rastegar Fasaei, Mansour (2004). Morphology in Mythology. Tehran, Institute of Humanities and Cultural Studies.
16. Rezaei, Mehdi (2004), Creation and Death in Mythology, Tehran: Mythology.
17. Salehi, Sara (2014), A Study of Supernatural Elements in the Tales of One Thousand and One Nights, Master's Thesis, Department of Persian Language and Literature, Ilam University.
18. Shahbazi, Hassan (2002), A Journey through the World's Greatest Books, Vol. 4, Tehran: Amir Kabir.
19. Vaziri, Firoozeh (2007), Study of the Relationship between Man and Nature in Ancient Legends, Based on a Selection of Legends of One Thousand and One Nights, Master's Thesis, Faculty of Arts, Alzahra University.